حق اليقين

٣١١

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

الصلوة والسلام — در رفتن جناب سید الشهداء از مدینه بمشرب مکه معظمه — در شهادت مسلم ابن عقیل
علیه السلام — در شهادت حر بن یزید ریاحی و بعضی دیگر از یاران — در شهادت وهب ابن عبد الله
و مسلم ابن عوسجه و بعضی دیگر از یاران سرور شهیدان — در شهادت سید مظلوم قاسم ابن الحسن
قدس سره — در شهادت حضرت عباس — در شهادت خورد بیوه پیغمبر حضرت علی اکبر — در شهادت سرور سید
سید الشهداء علیه افضل التحیة والثنا — در بعضی از وقایع که بعد از شهادت امام حسین در کربلا روی داده
در نخلستان بجانب خیمه‌های حرم در بیخبری اهل کفر از وفات حضرت امام محترم و دیگر از قضایای آن واردی بر محنت و غم
در بیان اهل بیت از کربلا بکوفه و از آنجا بشام و آنچه بعد من راه شام تا ایشان در دمشق
ایشان بشام و آنچه بر ایشان رسید — در نقل اهل بیت از شام بمدینه حضرت سید الانام علیه صلوات الله
السلام — در شهادت امام حسن مجتبی و امام موسی بن جعفر کاظم
ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیهم السلام — بدانکه مشهور میان [illegible]
و تصریح باخبار ضعیفه عمل بر آن نمودن بعضی عرفا و حدیث ضعیفی دلالت [illegible]
موجب فلان ثواب است یا فلان امر مکروه است و ترک آن فلان ثواب [illegible] این حدیث ضعیف آن
عمل بجا آورد یا ترک کند حق تعالی آن ثواب یا عقاب کرامت می‌فرماید و همین عرفا و غیر بعضی در امور و قصص
سید باشد جایز است که خطبا و ناقلین آن نقل نمایند و در این باب [illegible] از ائمه راشدین صلوات الله علیهم
جمعین [illegible] در امور مذکوره فی الحقیقه عمل باین [illegible] صحیح کرده است و از این [illegible]
معلوم شد که [illegible] در حکایات و وقایع پیغمبر و اهل بیت او و سید خلق تعالی و تقدس
بیفزایند و عرفا [illegible] که چون امام حسین فلان قدر ثواب دارد و کسی آن امر را بشنود و بعقیده
رسیدن بآن بکند حق تعالی [illegible] پاداش کرامت فرماید و از این جهت علما و محققین رضوان الله علیهم اجمعین
جمیع اخبار که در مصائب پیغمبر و اهل بیت [illegible] رسیده قبل از صحیح و جرح ضعیف در کتب خود ضبط و تدوین
نموده‌اند و مضامین آن نقل قسم دوم [illegible] — بدانکه احادیث مستفیضه مدلول [illegible] که عرفا
بجهت [illegible] سؤال کرد مصیبتی که امام حسین رسید آن وقت که [illegible]
چند که [illegible] در مصائب [illegible] بعضی دیگر [illegible] و در مقول اسال ما از ادوال [illegible]
در وقت اشکال و فتح آن [illegible] و شهرت یافت که فلان [illegible] که ترتیب بر شهادت آنحضرت شده که [illegible]
آن [illegible] بسیار است از آنجمله شهادت آنمظلوم ذات طهر حقیقی او و در [illegible] سبب [illegible]
طریقه مخالفان او و مداخلان ایشان شد [illegible] معلوم شد که [illegible] حضرت [illegible]
فاعلین معروف ایشان آنچه [illegible] اند [illegible] و دیگر آنکه [illegible]
[illegible] و دستکاری شود و [illegible] خاک که [illegible] زیارت آن [illegible] و [illegible] مستحق [illegible]
[illegible] و [illegible] ماهای [illegible] و شوهرهای [illegible] که در تحت [illegible] و [illegible]

[illegible]

وثواب در حق بقدری که آن معصیت مقتضی آن باشد زیرا که چون ثابت از آن خواهش نفس و مانع حاصل
بود از انکار زحمات و مصایب و دواعی که خلاف بوی رسیده بقدری که مقاومت با شهوت و اتفاق کرده
بود نماید مدارات الهیه و رحمت بر شاهد مقتضی آنست که آزار از آن نفس برطرف شود مقدمه چهارم اگر
در نهایت اتحاد باشد مثل پدر و پسر و مثل شد خود اعدا با باعث رفع بدی میکن شود زیرا که مثلا هیچ
ریاضت که خلاف مقتضای نفس اوست از معاصی که از مشتهیات نفس اوست از نفس او رفع می کند هم چنانکه
سابقه مذکور شد و ثانی که آن بدی که از معاصی بر مشتهیات رسیده است از نفس فرزند هم زیاده و رفع
زیرا که ریاضات و تعذیب بدن هم چنانکه باعث تمام نفس فرزند بفهم و خلاف خواهش اوست و پس باعث کفارات
و رفع آثار بد او هم میشود و تردید نیست آنچه از اخبار رسیده که حضرت صاحب الامر و اولاد آن امام حسین
گشت از جهت طلب کردن خون آنحضرت زیرا که اولاد قاتل آنحضرت باعمال بد و مورد رضی و فرمان بودند چون این
چهار مقدمه ثابت مذکور یزید قاتل مختار بود هم چنانکه امام حسین شهید کرد می توانست که از شهید نکند و مطیع
و منقاد او شود و حق او را بدهد و اگر او را نکرد بسبب اختیار و بیاری بکن این اهل شیع و امام حسین چون طلب ایشان
سعادت مینمود و طالب مجاهده و ریاضت بود و مقدمه که قابلیت داشته باشد که رفع آن موجب شهادت آنها بود جمیع حقوق
متحد بار مینی نفوس شیعیان و دوستان آنها شد و سبب توانا بر او رسیدن بشفاعت کبری که مقتضی استخلاص
هم محبان و موالیان باشد و چون اعظم مجاهدات و اصعب ریاضات که باعث تعظیم درجات است و مقتضی است
بسعید با آنچه مذکور شد جان باقی است و در اعداد احتیاج حق و ادراک باطل هم اشهادت راضی شد تا این
مرتبه از برای وی باشد و چون شهادت و صول این مرتبه ممکن نبود زیرا که رفع کدورات معاصی است و شفاعت
ایشان موقوف بعزل و تالم ایشان است هم چنانکه مذکور شد و باین سبب حضرت پیغمبر هم از خدا سؤال نکرد که از برای او
رفع کند هم قاتلان او را و حسین بر یزید قتل نکرد و بجهت آنحضرت خلق کردن هر یک از امام حسین و قاتلان او و لازم می آید
که قاتلان او تقصیر نکرده باشند زیرا که ایشان قادر بر منع کردن الم نرسانند و مطیع را که میکوشند قبول هر چند این مطلب
گفتار مناسب وضع این کتاب نیست لکن چون بعضی ضعفا العقول در امثال این مقامات تشکیک میکنند و این
باعث ضعف دین و سبب قلت رغبت ایشان میشود چند کلمه در این باب ذکر میشود تا دوستان و شیعیان
خاندان بتحقیق بدانند که هر کسی که در این مصیبت و بلا و گریه و زاری در این
محنت از روی اتحاد او بسید الشهدا باشد و در او شفاعت مطلق نمایند

سوره الرحمن الرحیم الحمد لله الذی ابتلی عباده بالبلاء

السر القرین و نجاهم من الجهالة والغواية باوساط الانبياء المكرمين ثم فضلنا على الامم الماضية والقرون
الخالية وان جعلنا من امة سيد الرسل رب الاولين والآخرين وخير الناس من اشياع ابن المرسلين وسيد الشهداء
اولاد الرسالة والائمة المنتجبين ونشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له شهادة تجعلنا من اهل
المتقين ويسكن بنا بين السابقين الاولين ونشهد ان محمدا عبده المصطفى ورسوله المجتبى صلى الله عليه وآله

[illegible]

[illegible] الأعظم وجعل [illegible] اعظم [illegible] بلايد كه [illegible] ارباب ولاست اصحاب احبا و محبت [illegible]
است و معاذ [illegible] از [illegible] و مصيبت [illegible] شفقات [illegible] واجب اولاب [illegible] مصيبت عليه
البلاء [illegible] دوست [illegible] و باران بلا از [illegible] محبت [illegible] و شادی [illegible]
[illegible] مصيبت [illegible] بجانب انبيا فرستاده اند [illegible] صعبترات [illegible]
[illegible] انبيا و اولياء كشاده اند [illegible] عالميان [illegible] اول [illegible] انبيا [illegible] نوبت [illegible]
آسمان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible] و انواع بی ادبی و مشقت [illegible] آورده [illegible] و او را کاذب خواندندی و [illegible]
[illegible] بیچون دارند و طایفه او را بکذب [illegible] ساختند تا مدت متمادی بغیر علی بن ابی طالب و جعفر
و بجز خاتون رضی الله احدی دیگر بوی نگرویدند و تابع دین او نشدند بلکه از دین و آیین وی [illegible]
مستقر بودند و سایر مردم در مقام ظلم و سب ایشان بودند و کفار مکه غایت ظلم و مشقت بآنحضرت رسید
و دو همسایه خانه داشت که بدترین دشمنان بودند یکی ابولهب و دیگری عقبة بن ابی معیط [illegible]
آنحضرت سعی نمودندی و آنچه توانستند از مشقت بوی رسانیدندی و ام جمیل حمالة الحطب زن دست [illegible]
خار و خس جمع نمود و بسر راه ریخت و حضرت چون بنماز بیرون میرفت آنها را بر می گرفت [illegible]
این چه نوع همسایگی است که با من میکنید شخصی گوید در بازار مکه مرا دیدم که میگفت قولوا لا اله
الا الله [illegible] بگویید بعد از ذات مقدس الهی معبودی دیگر که سخن او در پس مستقر باشد نیست تا رستگار شوید
شخصی در عقب وی میرفت و میگفت سخن این کذاب را نشنوید و سنان بر او میزد چنانکه عقب او را خون آلود
کرده بود پرسیدم این دو شخص کیستند گفتند ولی او محمد است و مکذب ثانی عثمان ابن ابولهب است و چند بار
کفار قریش بسر آنحضرت ریختند که او را بقتل رسانند و دو مرتبه که بر سر وی ریختند ملعون رد ای آنحضرت را میگرفت
و بگردن وی پیچید بحدی که راه نفس بوی بند شد و روزی ابوجهل لعین با جمعی از سفهاء ملاعین در موضعی
از قبرستان بر سر آنحضرت ریختند و در این اثنا اذیت و آزار رسانیدند تا آنکه رخساره مبارکش بغبار مالیده شد
و این قدر بر وی زدند که از پیشانی منورش خون جاری شد و اکثر مردم مکه از آن امر شنیع مطلع شدند
در آن وقت حمزه بشکار رفته بود و ابوطالب بشعب خود رفته بود از برای چرانیدن گوسفندان و قضا را حمزه
سر زده در کوه و صحرا اکثر بود و شکاری بدست وی نیامده که سنه و تشنه و خشم آلوده بود و از مکه
رسید کنیزی دید از بدایت بر جدعان در آنجا حاضر بود چون حمزه را دید گفت ای حمزه میدانی با برادرزاده تو چه
کردند و با وجود این تو شکار بچه کار آید و این اخبار را تو بیکبار بر حمزه از سخن او کنیزک متغیر شد و بخانه آمد و چون
گرسنه بود طعام طلبید و زنش طعام حاضر نمود و چون حمزه نگاه بوی کرد او را گریان یافت حمزه گفت چرا گریانی زن
گفت یا ابا عماره چرا نگریم و حال آنکه آنچه با برادرزاده تو کردند کسی بهیچ یتیم و بیتمان و ضعیفان و ضعیفه از ضعیفان
روا نداشت و ابوجهل و جمعی از سفهاء بر سر وی ریختند و این قدر بر وی زدند که از پیشانی مبارکش خون جاری
شد و صورت او را بغبار مالیدند و مردم حاضر بودند و زنش ابوطالب حمزه که این را شنید گریان شد
و برخواست بطلب حضرت بیرون رفت و او را در مسجد الحرام نشان دادند چون حمزه داخل مسجد الحرام
شد دید حضرت در پیش خانه کعبه نشسته و سر بر زانوی نهاده حمزه گفت السلام علیک یا رسول الله
ای برادرزاده چرا مهموم و حضرت آه سرد از دل برآورد و آب از دیده فرو ریخت و گفت مگر ابوجهل [illegible]
[illegible] و نه برادر و نه عم و نه مونسی و نه یاری و نه غمگساری و نه مددکاری و نه [illegible]

[illegible]

[illegible] از اعاظم و اشراف قریش نشسته بود و چون بوی رسید [illegible] دست داشت بر سر وی زد و بحری که سر وی شکست و خون از وی جاری شد و بالجمله
[illegible] و شقاوت از کفار است با آنحضرت رسید که بال [illegible] و بعد از آن که مامور بجهاد شد
[illegible] که در حروب و غزوات نسبت با آن خونخواران [illegible] و در خلال احادیث [illegible] کفار [illegible]
[illegible] که آنها بجهاد [illegible] نقل رسانند و بعد از آنکه هزیمت بر لشکر اسلام افتاد [illegible] از مسلمین
در کوشه افتاد و سعد بن ابی وقاص با قلیلی از اصحاب در کوشه ایستاده که آن سنگ [illegible] و بر هم زدند قیمت شمشیر
یک بار بر آن حضرت حمله کرد و آن سنگ [illegible] سنگها بر پیشانی مبارک آنحضرت آمد و [illegible]
مجروح گشت بحری که خون از وی جاری شد و محاسن شریف مبارکش فرو ریخت و حضرت آن را بر دست [illegible]
میکرد و میگفت [illegible] بر زمین چکد و زمین [illegible] که اگر قطره از آن بر زمین چکد [illegible] شدید [illegible]
[illegible] و گفت اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون بار خدایا این قوم را هدایت کن که ایشان
[illegible] و آنچه میکنند از راه نادانی است و ملعونی سنگی بر بازوی آنحضرت زد آن را مجروح ساخت و ملعونی
[illegible] بر دندان آنحضرت زد که [illegible] شکسته شد و [illegible] مبارک او شکسته شد
از [illegible] افتاد و در این محل ملعونی شمشیری بر آنحضرت کرد [illegible] از شیر [illegible] و در [illegible]
و در خسارت تابان وی از نظر [illegible] و [illegible] روشن در نظر دوستان چون شب مظلم [illegible] و آن [illegible]
ملعون را مطلع شد که آنحضرت از دنیا بدار آخرت انتقال نمود [illegible] قوم خود [illegible] کرد که [illegible]
ابلیس بر تلبیس آن سخن از زبان ایشان [illegible] آواز آواز الا ان قتل محمد آگاه باشید که محمد کشته شد آواز
ابلیس بدین [illegible] و در یک لحظه این خبر وحشت اثر در میان دوست و دشمن انتشار یافت و حضرت [illegible]
از [illegible] بیرون آمد و بجانب [illegible] که از ملحق شد جناب امیر المؤمنین [illegible] و بعد از آن [illegible]
دیگر از اصحاب [illegible] پیوستند اما چون آواز قتل آنحضرت [illegible] رسید هیچ [illegible] قرشیر و [illegible]
الا آواز تکبیر بلند کردند و [illegible] حرات [illegible] کردند و [illegible] ایستاده بودند که شخصی
از اهل مدینه از مسلمانان پرسید که چه حیست او در جواب گفت چه پرسی از چیزی که زبان [illegible] از اظهار
این سخن سیلاب اشک از دیده روان ساخت و [illegible] از اخبار کرد که [illegible] گفت ای مسلمانان [illegible]
شما امروز [illegible] شهادت [illegible] شما فاطر این سخن [illegible] و [illegible] از زنان که آنجا بودند [illegible]
[illegible] مبارک او زدند تا [illegible] آمد و [illegible] کشید که [illegible] و آهی [illegible] که [illegible] طاقت استماع آن [illegible]
[illegible] که هیچ کس [illegible] آن نداشت [illegible] و [illegible] بر [illegible] و [illegible]
[illegible] ضعف و بی قوتی [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] گفت [illegible] گفت هیچ [illegible] دوم اما [illegible] آن زن گفت ای [illegible]

[illegible]

در اینجا توقف کن تا من بروم و بوی تو بخدیجه بیاورم و حال پدر بدیدار تو بدین حالت بر بینند تحمل
کرد پس فاطمه در سایه دیوار بنشست و پدر را بدیدار کرامت و بار یافت چون نظرت رحمان بدیدم افتاد سلام بر
روی بر سان و حال مرا بدین سان که ملاحظه کنی بموقف عرض رسان پس آن زن روانه شد گاه گذشت و فاطمه
اشک حسرت از جویبار دیده بر رخساره مبارک میریخت و میگفت ای پدر مرا بغربت آوردی و در یتیمی وداع
مرتبی بر مکرم نهادی ای دریغا که مادرم خدیجه زنده بودی تا در وداع مرا دوا کردی و زخم تنهایی
مرا مرهم گذاشتی اما آن زن رهنمایی شد و بلشکگاه رسید دید هر که دید خبر سرور عالم از وی پرسید و آن زن
بر آن وی و پدر و پسر وی بود که هر سه در ملازمت پیغمبر بیجا در رفتند و بقفا را چون بلشکگاه رسید گشت
دید افتاده و چون ملاحظه کرد برادرش بود بدید و چه علها رسیده و از آنجا بجانب حزن فاطمه دید بر
گذشت و بگذشت و با خود میگفت حرام است بر من دیدن روی او تا روی پیغمبر خدا را نبینم چون چند قدم
پدر را دید که در میان خاک خون افتاده و جان جان آفرین تسلیم کرده از وی نیز در گذشت و چون قدم
رفت پسرش را دید که با تن مجروح در میان خاک و خون افتاده و هنوز رمقی از حیات داشت چون نماند و
دید گفت ای جان مادر خوش آمدی که مشتاق دیدار تو بودیم زمانی بنشین و ساعتی ملاحظه کن تا گفتار تو بشنوم
و دیدار پسین ترا ببینم آن زن گفت ای جان مادر ای عزیز شهید مادر بدانکه در جوان کی بیان است و من
شنوان سید عالم خبر ندادم و فاطمه انتظار وعده دادم که فرصت نشستن ندارم پس آن مونسه مرا
پسر را بگذاشت و بیامد تا بپای کوه و بمعرکه رسید که سید عالم از شعب بیرون آمده بود و در پای علم ایستاده
و صحابه گرد او صف کشیده زن پیش آمد و سلام کرد و در قدم فخر کائنات افتاد و گفت یا رسول الله پدر
و پسر و برادرم و جد و پدرم فدای تن باد سلام فاطمه را آورده ام و حالت او را بحضرت تو عرض میکنم تمامی قصه فاطمه را
بموقف عرض رسانید حضرت فرمود باز گرد و سلام مرا و بشارت جنان مرا و بر سان و بر انتظار او را بر تن
آور و آن زن باز گشت و مژده سلامتی سید عالم را بفاطمه رسانید و گفت بخدا قسم که پدر ترا دیدم و دیدن عالم ایستاده
و صحابه گرد او صف زده فاطمه گفت مرا بپدر رسان و آنچه مژده کان خواهی بستان زن او را پیش گرفته
بر تن پیغمبر برد و چون خواجه عالم فاطمه را دید قدری چند باز پیش رفت و او را در کنار گرفت و بنواخت و فاطمه را بسیار
گریست و حضرت دلاسای او داد و پس فاطمه بخدمت پدر عرض کرد که ای پدر دیگر کوا من از این پیش مژده کان قبول
کرده ام که بروی رهم حضرت با زن گفت از فاطمه چه چیز میخواهی آن زن گفت یا رسول الله چشم او دارم که فردای
قیامت مرا رعایت و کیر و لسید آن دارم که در عرصات محشر مرا فراموش نکند حضرت فاطمه گفت یا رسول الله کرا
باش که فردای قیامت بی او من قدم بر بهشت نگذارم آن زن بگریست و گفت یا رسول الله اجازت میدهی که
کشتگان خود را دم کرد بیکی از حضرت او را اجازت فرمود و اعظم مصائب و بلایای آن حضرت
که بعد از وفات آنحضرت واقع شد از حکایت غصب خلافت و جرم زدن دین آنحضرت و
اهلبیت امامت و خانواده رسالت و خلافت ظلمها و ستمهای منافقان بر ذریت آنحضرت

[illegible] دنیا آنچه [illegible] و دواع این مصایب [illegible]
صحیح از حضرت صادق مرویست که پیغمبر صلعم [illegible] رسید که [illegible]
و امتحان میکنم در سه چیز تا بدانم صبر تو در چه مرتبه است اول آنکه [illegible]
[illegible] پیغمبر گفت راضیم باین و از تو توفیق صبر طلبم دوم آنکه [illegible]
[illegible] جهاد کنی و جان خود را در راه خدا بدهی حضرت اظهار تسلیم و تقبیل و طلب توفیق صبر [illegible]
[illegible] رسیم آنکه بعد از تو با اهل بیت مصایب و محنتهای بسیار خواهد رسید و باید تو بجمیع آنها
راضی و شاکر باشی اما بدرستی که تو علی بعد از تو اذیت بسیار خواهد رسید و او را از حق خود محروم خواهند
نمود و بسیار در کار او خواهند کرد و او را از خانه بیرون برند و بعد از آن او را بظلم ستم شهید خواهند
کرد و در محراب سر او را بزخم بیدریغ از تن جدا خواهند نمود اما از عترت تو هم بعد از تو مظلوم خواهند شد
و او را از میراث تو محروم خواهند نمود و بر او غضب خواهند نمود و بی رخصت وی داخل خانه او خواهند شد
و حرمت و خواری باو خواهند رسانید و کسی یاری او نخواهد کرد و در شکم او خواهند زد بچوبی که فرزند
که در شکم وی باشد سقط شود و از شدت آن مرتبه اما در فرزند او حسن و حسین یکی را که حسن باشد
زهر شهید خواهند کرد و یکی را که حسین باشد بدیار غربت خواهند طلبید و او را بماند گوشه خواهند
[illegible] و بر او [illegible] و یاران او را در برابر او خواهند کشت و خیمه او را غارت خواهند نمود و
او را ضایع خواهند نمود و اهل بیت او را باسیر خواهند برد و آنچنان مصیبتی بوی رسد که بر مظلومی از جمیع
آسمانها و زمینها خواهد گریست پیغمبر گفت انا لله و انا الیه راجعون خدایا حکم کردم و بقضای
تو راضی شدم و توفیق صبر از تو میطلبم پس حضرت [illegible] فرمود اما بدرستی که ما آنست که در قیامت
کلید بهشت و دوزخ را بدست سپارم که هر که خواهد را داخل بهشت کند هر که را خواهد داخل دوزخ کند و در قیامت
چنین اختیاری باشد هر که هر که [illegible] بجهت او داشته از جهنم بیرون آورد و داخل بهشت کند و [illegible]
باو الم که بدشمنان خود را از آب دهد و دشمنان خود را از منع کند و محبت او را بر خلایق غالب گردانم
اما عترت تو را در روز قیامت در نزد خود نشانم و او را نزد هم که تا عالم آگاه باشند هر که بر حق خود پس هر که بر حق تو کرده
آنچه خواهد در حق وی حکم کن و اما در وسط تو در نزد مطلق مستحق پس در روز قیامت پیش خود را بشارت
نیست دهم و آنقدر از عطاها بالحسان کرامت کنم که هر احدی خطور نکرده باشد و در آن [illegible]
کرامت دارم هر که [illegible] زیارت کند کان تو زیارت کنند کان [illegible] و در مرکز [illegible] است که زیارت
کنند کان خود را گرامی دارم و هر چه [illegible] از آنها [illegible] سید انبیا در دنیا اطلاع یافتی پس بدانکه اعظم مصایب است
[illegible] محنتهای پیروان آنحضرت رسالت و مصیبت عترت او برای بالبیان خود [illegible]
[illegible] عالم [illegible] و کدام محنت از محنت آدم [illegible] هجرت آن [illegible] بنی آدم [illegible]
[illegible] که [illegible] ای دوستان [illegible] بر سر کنید [illegible]

جید

جیب زمین را بحرکت آورده [illegible] و در موج کرده [illegible] چون تا روی آتش بر پای خود [illegible]
بر این مصیبت [illegible] کنید [illegible] جان بیار ملک علم هم سفر کنید [illegible] بار [illegible]
بکاهید [illegible] و ناله و رخسار بر عکس [illegible] کنید [illegible] شب کنید و از روز سفید [illegible] خاک شب سیاه [illegible]
در بوستان کوه [illegible] از رشح چشم [illegible] بار [illegible] کنید [illegible] بر [illegible] سید [illegible]
با انسان [illegible] بلکه [illegible] عالم بالا و لوح [illegible] و زمین و فلک و [illegible] و آفتاب تابان و ماه [illegible]
و ثابت و سیاره و جبال و سحاب و [illegible] و [illegible] دریا [illegible] تعزیت گریان و در فراق سید انبیا [illegible] ای [illegible]
زمین و آسمان بگریسته سید [illegible] شد و [illegible] آدم نوح خلیل موسی و عیسی [illegible] در [illegible]
آن زمان بگریسته و از بعضی صحابه مرویست که چهل روز بعد آن از زمان بگرید آفتاب و زرد نشدند پس [illegible]
خاندان [illegible] لازم است که بعزت آنحضرت [illegible] ایشان [illegible] بگریند و ناله های [illegible] و [illegible] بر آورند تا [illegible]
آن در زمره امتان آنحضرت ثابت شود و در روز [illegible] و بیکسی بشفاعت او از عذاب قیامت آزاد و رستگار
شود و کیفیت وفات آنحضرت باین طریق است که در سال دهم از هجرت حضرت رفیع الامین بانزال سوره فتح فرود
آمد حضرت رسول ذو الجلال از مضمون آن سوره استشمام رایحه انتقال بر وضع وصال نمود لهذا بمسجد [illegible]
بر آمد و بعد از خطبه فرمود ایها الناس فردای قیامت از شما [illegible] پرسید که چه [illegible] در میان شما [illegible] کردم
[illegible] کردم و شما [illegible] جواب چه خواهید گفت جمعی [illegible] آواز بلند کردند که گواهی [illegible] که ادای رسالت
و امانت نمودی و آنچه از شاد و نصیحت بود بعمل آوردی پس حضرت انگشت سبابه بجانب بر داشت و بسوی
آسمان بر داشت و بسوی زمین فرود آورد و گفت اللهم اشهد بار خدایا گواه باش و در [illegible] سال بمکه رفت
حج وداع را بعمل آورد و در حین مراجعت مامور شد که حضرت امیر المؤمنین را خلیفه خود کند لهذا [illegible] بمنزله [illegible] ضم
رسید آنحضرت را وصی و جانشین خود نمود و تاکید بلیغ و نص صریح بر خلافت وی نمود و فرمود ای مردم گویا
بعالم بقا خوانده اند و من دار عظیم در میان شما میگذارم یکی قرآن و دیگری اهلبیت خود می نام بعد از این باب
او چه کرده رسول خواهید کرد و آن دو امر از یکدیگر جدا نخواهند شد تا در لب حوض کوثر بمن رسند بعضی از اکابر
گفته اند حضرت رسول امت را بحوض کوثر وعده میداد و بعضی از ایشان بمکر کوثر کان او را بالب تشنه و گرسنه
در صحرای غربت با اندوه کربت شربت شهادت چشانیدند امام حسین و جد و پدر [illegible] هر تشنه را در [illegible] محشر آب
خواهند داد و بعد از [illegible] تا از تشنگی هلاک شدند و یقتل حسین بکربلا و [illegible]
عضوی [illegible] بحر آبا کثیر میشود حسین در کربلا بالب تشنه و حال آنکه بحر انکشتی از دریای [illegible] آب
[illegible] نفسی للحسین و اجنی علیه [illegible] الطف [illegible] الشمس ای وا ویلاه از آنچه بر حسین [illegible]
[illegible] کربلا [illegible] شمر بیحیا ستان سنان [illegible] خارق [illegible] و صارم شمر فی الورید له شمر [illegible]
[illegible] اعضای او را پاره پاره نمود [illegible] شمر [illegible] الجوش حلقوم او [illegible] بیده تجر علیه العامه [illegible]
[illegible] الصافات [illegible] بارهای [illegible] رسید او [illegible] کرد و از جاهای [illegible]

بر زمین حماسه بافتر شد فیالک مقتولا بکربه السماء ما فتحوه بکلاتش بالدم محمر ای کشته در مصیبت
تو آسمان خون گریست و روی زمین از خون تو سرخ شد هلا تبرک الحمرة من الدماء وهن غذا الحمرة
مستدیر حضرت بیاس و زمین جهاد از خون او سرخ شد و حال آنکه گریاست و دریا از سندس از سندس سبز خود
بود و طفیل زین العابدین و قدسیه اسرا بلا الاقبال له الاسر اندر العابدین که با وجود بیماری و رنجوری او را که
کرده و هر چند تدبیر کرد کسی بفریاد وی نمی رسید وقال رسول الله تسبی نساء فیهم ومن حضر الترتیل والحدود
اهل بیت بعد از اسیر کردند و پرده های ایشان را دریدند و چهره هایشان آتش زدند سبایا با کرار النظا بالحضر
بحضرت یزید فالناس والحی اهل بیت رسول الله اسیرانی بودند که بر شتران سوار بودند و بنده و آزاد
مطلق ایشان نمی شد فویل لیزید من عذاب جهنم اذا استدل الحرة فاطمة الطهر بلا بسها من الرسم سود و آزاد
من زمرهٔ محمد وای بر یزید و روزی که ناظر بر صورت محمد در آید و بر این کفت او جامه باشد که از زهر سیاه باشد
و بر این کفت دیگر او جامه باشد که از خون سرخ باشد تمادی وانصار الانام شوا حصن وفی کافر
من صحابه شهادت خواهند داد که اهل و صات انا و آن و خانه خالف خواهند شد و مدفنها و بلاد
و خانهای ایشان بلای شر خواهد آمد اما چون حضرت از حج وداع مراجعت نمود و بمدینه آمد مصحف سفر
و کثرت وفات اصحاب خود را بتقوی و پرهیزکاری و خوف از عذاب الهی وصیت می نمود بنحوی که هر یک
از کلمات آنجناب استشمام از حج وداع میفرمود و گاهی تقریع بقرب ایام فراق و مفارقت و ایام بیتی
از وفات خواص اصحاب را بخانه طلبید و چون نظر مبارکش بایشان افتاد و قطرات عبرات از دیده مبارک روی
مرحبا بکم خوش آمدید صنعکم الله خدا شما را حفظ کند و اختلاف محفوظ دارد حفظکم الله
و حفظ حفظ کند خدا شما را بحفظ کرچه هر کس که خدا شما را دوست کند رزقکم الله
حضرت بر روزگار شما روزی دهد نصرکم الله خدا شما را بر دشمنان یاری کند برحمکم الله خدا شما را رحمت
کند رفعکم الله مرتبه شما را بلند کند وقفکم الله حضرت پروردگار شما را توفیق و هدایت کند هدی الله
توفیق کاد و راه راست مستقیم بدارد صلحکم الله احوال شما را از هر آفت نگاه دارد سلمکم الله از جمیع آفات
و عاهات سلامت دارد پس فرمود رزق نزاد شما را زیاد شد پس وصیت میکنم شما را بتقوی و پرهیزکاری
و ترسیدن شما از عذاب الهی و شما را بخدا می سپارم و خود شما را بر شما خلیفه می سپارم اصحاب چون چنین سخنان
شنیدند که سید انبیا ایشان را وداع میکند بیکبار همگی گریه افتاده و گفتند یا رسول الله رفت حضرت شما که خواهد بود
حضرت فرمود اصحاب را باید سلام برسانید بآنها که امتی از امت من که باشند و هر کس که بدین من گرویده
اهل اسلام من مخصوص سازید پس اصحاب از آنجا بمدینه معاودت نمودند حضرت منزل الهی بود و چون ماه صفر
سال دهم هجرت در رسید آنحضرت را صداع وارد شد و بعد از دو روز آنحالت ماه صفر بقرب
ابدای اهل آنحضرت استغفار کند پس حضرت دست بر آسمان برداشت و گریست و با بعضی دیگر از خواص صحابه بقرب
تقیع رفتند و زمان طویل در آنجا مکث نمود و از برای اهل مقبره دعا و استغفار نمود و روایت کرده که حضرت

کرد

[illegible] حضرت [illegible] کرده [illegible] بیرون [illegible] از اهل [illegible] بیرون [illegible]
[illegible] امیر کرده [illegible] اهل [illegible] بیرون [illegible] عرض کرده [illegible]
[illegible] نمود و جمیع خزاین دنیا و همیشه بودن در آن [illegible] میفرمود و گفت پروردگار تو اختیار کرد [illegible]
اختیار همیشه بودن در دنیا و همه خزاین او و اختیار نمود [illegible] و لقای پروردگار و من اختیار لقای الهی نمودم
پس حضرت بمنزل شریف معاودت نمود و تب شدید و بر او مستولی شد و بر بستر بیماری خوابید و اصحاب در گرد
وی جمع شدند پس عمار بن یاسر عرض کرد که پدر و مادر فدای تو باشد شما اگر غسل خواهید حضرت [illegible]
[illegible] وفات در رسد باید از مردان اهل بیت [illegible] آنکه نزدیکتر است [illegible] غسل دهد و در همین جا [illegible]
[illegible] کند بعضی از یاران عرض کردند که بر شما کی نماز خواهد کرد حضرت گریان شد و گفت که چون مرا غسل دهید جنازه
[illegible] بگذارید اول کسی که بر من نماز خواهد کرد خداوند جبار خواهد بود که بر عرش عظمت و جلال خود بر من
[illegible] خواهد فرستاد و بعد از آن جبرئیل و اسرافیل و میکائیل [illegible] و مقربان [illegible] نماز کنند و بعد از آن
[illegible] نبوت با ملائکه و فرشتگان بر من نماز کنند بعد از آن ملائکه بر من [illegible] نماز کنند بعد از آن
[illegible] آسمان نبوت بر من نماز کنند و بعد از آن مردان پس مرض حضرت اشتداد یافت و اصحاب خود
معاودت نمودند و در حجرات مطهرات در نزد حضرت جمع شدند حضرت نگاهی بایشان کرد و [illegible]
[illegible] بود اصحاب شوهران از سخن وی گریان شدند پس حضرت گفت حبیب دل من فاطمه [illegible]
[illegible] حضرت گفت فاطمه داخل شد فرمود مرحبا بابنیه خوش آمدی ای فرزند ارجمند من پس او را در پهلوی خود جا
داد و ملاطفت و تفقد بسیاری نسبت بوی بعمل آورد پس [illegible] اخفا سخنی بوی فرمود حضرت فاطمه گریان
شد [illegible] بگوش وی سخنی گفت جناب فاطمه شاد شد و خندان شد عایشه بفاطمه گفت ای فاطمه ای غریب
از شما مشاهده نمودم از سرگوشی اول شما را چنان محزون یافتم که وصف نتوان نمود و از سرگوشی دوم شما را بنحوی
خندان دیدم که شرح نتوان نمود حضرت فاطمه گفت ای عایشه [illegible] پدر و کردارم بمن گفت که آن وصی شوق
من بعالم قدس شهادت رسید و مفارقت من از شما زود رو کرد و در این ایام شما را وداع خواهم نمود پس صحبت مرا
[illegible] شما را و از من دور و سرور دوری مکن از آن جزع و وحشت اثر گریان شدم و در مرتبه دوم بمن گفت ای فاطمه
[illegible] بمن ملحق خواهی شد اول کسی که از اهل بیت من بمن خواهد رسید تو خواهی بود
[illegible] سیدان زنان اهل ایمان خواهی بود من از آن خبر خندان شدم اما چون بیماری سید ابرار اشتداد
یافت مهاجر و انصار پریشان حال شدند و در مقام [illegible] آرام نداشتند و در شب سراسیمه سرگردان گرد مسجد
[illegible] گشتند و گریستند و می گفتند [illegible] حال [illegible] بعد از [illegible] چون خواهد بود
[illegible] حضرت [illegible] حال ایشان مطلع شد با وجود تب و شدت الم [illegible] بیرون [illegible] حضرت امیر
[illegible] تکلیف [illegible] آمد [illegible] جمع شد پس خطبه [illegible]
[illegible] بمن [illegible] از شما [illegible] مرا فراموش نکنید و بعد از من [illegible] و معاصی

اهل بیت مرا بجای آورید و از گفتار ای تخالف نورزید و جواب از مطالب مصاحبه بدارید و بگوی
و سوی ایشان ای ایها الناس من چگونه بودم شما را در مقدمات جهاد و خودم مرا نشکستید و در مشاورت مرا خوار
و رنج و بلا کشیدم و از سفها و جاهلان نیز مشقتهای عظیم کشیدم و در گرسنگی صبر نمودم و نقل است
در اهل بیت خود اثبات نمودم همگی یکدیگر گفتند یا ابن رسول الله بگو بیفزای و در راه خدا صبر نمودی
و جهاد کردی و مارا بحق هدایت نمودی و از بدیها باز داشتی خدا ترا جزای خیر دهد
پس فرمود حق تعالی قسم بذات خود یاد نموده که ظلم هیچ بنده ظالمی نکند در حق تعالی الا بدان و در حق دیگری نکند
با این شمار اسوکند و هم که هر کسی ستم بر آن رسانم بر چیزی قصاص کند و هر که حق بر دیگری داشته باشد بر چیزی
بدین بازستاند و در عالم مظالم یا در عالم احدی ملاقات نمایم در بعضی از انبیا و ملائکه در قیامت قصاص
بر من قائم نیاید مردم یکدیگر گفتند حاشا و کلا یا رسول الله که از شما ظلم و جوری نسبت ما حدی واقع شده
شد و گفت که بر شما حقی داشته باشد بلکه شما اگر بر جهت حق دارید بعضی بیشتر از آنچه دارید
سوار از قیس برخاست و گفت بدرم و مادرم فدای تو باد یا رسول الله اگر بسالار من نمی بودید هرگز
چیزی سالار نمی بودید ترسیدم که اگر بگویم عاصی باشم و در حکایت که از طایف و آمدید و استقبال شما
بیرون آمدیم و شما را در قصاص سوار نمودید و عصای مشوق در دست داشتید و چون عصا بلند کردید
که بر ما زنید بر کتف من آمد و الحال بسیار تاب بمن رسید اکنون قصاص آن می طلبم حضرت
خدا تعالی جزای خیر دهد که این حضرت را با حضرت بند لختی که من قصاص می دارم از آن حضرت دور
از قصاص آن حضرت که بعضی ملائکه مقربین و انبیا و مرسلین باشند پس حضرت بلال را فرمود که عصای
مشوق و فاطمه است برو و آن را بیاور بلال متوجه خانه شد با آن رسید در میان مدینه بانگ گفت که هر که
بمعرض قصاص در آید پیش از آنکه داوری در قیامت بیفتد چون بدر خانه فاطمه رسید بلال گفت
السلام علیکم یا اهل بیت النبوة حضرت فاطمه جواب سلام و بلال باز داد و استفسار نمود احوال بلال را گفت
پدرت عصای مشوق را طلبید فاطمه گفت ای بلال پدرم بیمار است و تب دارد کی تاب سوار شدن
و قصاص دست گرفتن دارد و بلال گفت ای سیدة النساء پدرت بر منبر آمده و احادیث و نیکی و وداع بار بیمار
و میفرماید که هر که را حقی است بر من مطالبه کند و مقدار احوال بر وقف من رسانید حضرت فاطمه که حکایت
بلال را شنید حزن و ملال بر آورد و گفت ای بلال پدرم را بگو که فاطمه می گوید که حال بیچاره کان و مطالبه
بکی حد رسید و پناه بکر مرا حبیب خدا را بحبیب خدا و بحبیب قلوب و قرة العین و روح بلال نزد
قسم می دهم که آن شخص را بگوی که پدرم رحم کند که بیچاره و ضعیف است پس بلال بعصا گرفت و بخدمت
حضرت فاطمه حسن و حسین را طلبید و گفت ای جانان مادر جد شما در مسجد است و مردم را وعظ و نصیحت
خواهش میکند که هر که را بر وی حقی باشد او مطالبه کند و شخصی برخاست که او را باشد و می خواهد
آن را بر شما برد و بعضی از مردم بیان قرار کنید که مطالبه را بر خود کند که جد شما امیر است و طاقت ندارد

نماز حسنین در مسجد بخواند اما چون بلال و قصاص بمسجد آمد و در دوم را نظر بر آن قصاص کرد بیاید آید
بفغان و فریاد در آمدند و اصحاب را صدا بگریه بلند کردند پس حضرت متوجه سواره شد و گفت ای سواره بر سر و قصاص
بردار و بنحوی که زده ام زن سواره قصاص را برداشت و نزد بلال حضرت رفت در آنوقت [illegible]
از اصحاب برخاست و سواره را گرفتند و گفتند ای سواره بعوض یک تازیانه بر ما ده تازیانه [illegible]
بخواست
بخواند و ما از زیاده مساز و بخاطر از این مصیبت بر دل ما روا مدار و حضرت ایشان را عذر خواهی نمود و [illegible]
بشما از دنیا از برای من چه فایده دارد و قصاص بر من واجب است در آخر حسنین کریمین [illegible]
پس ایشان بمسجد در آمدند و خود را بر روی جد بزرگوار افکندند و گفتند ای سواره مهربان [illegible]
و متوجه جد ما مشو که بدن او بخواست و طاقت تازیانه ندارد حضرت ایشان را در گرفت و گفت جان [illegible]
تازیانه کرده ام چگونه قصاص را از تو بگیرم پس حضرت فرمود ای سواره قصاص کن سواره گفت پدرم و مادرم
شما باد یا رسول الله آمدند که شما تازیانه بر جان زدید گفتند من بر هر بود میخواهم شما را کشف خود را برهنه کنید حضرت
دست فرا کرد و دامن مبارک را از دوش افکند و پیراهن محترم را از بدن مکرم فرو کرد و فغان و خروش از ملائکه
و ملفله از صحابه برخاست اما چون سواره نظر بر کتف مبارک آنحضرت افتاد بر جست و مهر نبوت را بوسید
و روی خود را بر بدن مطهر آن مخزن اولاد ابی البشر مالید و گفت یا رسول الله نیست سواره بر پیغمبر که تازیانه بر شما
زند غرض من قصاص نبود بلکه مقصود من آن بود که مهر نبوت ببوسم و بدن مبارک شما را مس نمایم که شنیدم
فرموده اید من مس جلدی جلد رسول الله النار حرام پوست بدن مرا مس نماید آتش دوزخ او را مس نماید چون
دولت شما را در یافت رسیده بودی ترسم که این فیض محروم شوم حضرت دعا کرد و از منبر فرود آمد بمحراب
شریف رجوع نمود تا چند روز که از روی شدت نداشت در وقت هر نمازی بلال بر در حجره حضرت آمدی و اعلام
نمودی و حضرت بمسجد رفتی و بار دوم نماز گذاردی و چون مرض آنحضرت شدت نمود و دیگر نتوانست بر نماز
جماعت حاضر شود وقت نماز خفتن بود که بلال بر در حجره رسول آمد و گفت الصلوة یا رسول الله حضرت چون طاقت
رفتن نداشت فرمود قد بلغت یا بلال رحمک الله رساندی ای بلال خدا ترا رحمت کند آنگاه زمانی مکث
نمود و باز گفت الصلوة یا رسول الله سید عالم جابر از تن دور کرد باز فرمود رساندی ای بلال خدا ترا رحمت کند
و بلال دانست که آنحضرت را طاقت بیرون آمدن نداشت گریان شد و گفت وا نبوتاه وا مصیبتاه آنگاه طرف
و انقطاع وجائی پشت بلال شکسته شد و ریش سفید من سفید شد من بعد عالم ترک نماز جماعت کرد و قدر حضرت
المدینه بیدار بخرج منها صاحب السکینه مدینه خراب شد زیرا که صاحب سکینه اراده مهاجرت از آن
داشت و هر بودی که من پیشوا دین بمردمی و این حال بر جیب بلال متعال ملاحظه نکرد و از کثیر بلال صحابه
گریان شدند و فریاد فغان از ایشان بلند شد و حضرت در آنوقت بار پروردگار دعا و مناجات بدوام سلم میکردید
و آنوقت در کنار استاده بودم و مشاهده می نمودم که حضرت آهسته سخنان چند بر پروردگار عرض میکرد
حمد بر تو باد که میگوید الحمد لله مرا از آتش دوزخ نجات ده و حساب قیامت بر ایشان سهل و آسان کن

[illegible]

[illegible]

[illegible]